

YAHYA NAZER

شاهنامه

فردوسی

کتاب اول

آغاز کتاب — بخش ۱

The Beginning of the Book — Part 1

To

پادشاهی نوذر — بخش ۱۳

The Reign of Nowzar — Part 13

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

شاهنامه

فردوسی

کتاب اول

Shahnameh — Volume 1

Ferdowsi

Translated by

Yahya Nazer

از آغاز کتاب تا پادشاهی نوذر

Stories 1 to 9: The Beginning of the Book to The Reign of Nowzar

Preface

The Shahnameh, the Book of Kings, is the long epic poem written by the Persian poet Ferdowsi of Tus around the year 1010. In some fifty thousand couplets it tells the history and the myths of Iran from the creation of the world to the Arab conquest in the seventh century, in three great movements: the mythical age of the first kings, the heroic age of Rostam and the wars with Turan, and the historical age of the Sasanian kings.

Ferdowsi wrote in a deliberately pure Persian, and the poem shaped the language and the identity of Iranians for a thousand years. It is read, recited and illustrated to this day.

The object of this work is to translate the whole Shahnameh, line by line, so that the young generation of Persians who cannot yet read the original Farsi can read it, and be encouraged to learn Farsi. Each Persian couplet is followed immediately by its English translation. The poem is presented in its traditional division into stories and sections; a list of all the stories appears in the contents of each volume.

This is the first of twelve volumes. It holds 94 sections of the Shahnameh, from story 1, The Beginning of the Book, to story 9, The Reign of Nowzar. Stories in this volume: 1 — The Beginning of the Book; 2 — Keyumars; 3 — Houshang; 4 — Tahmures; 5 — Jamshid; 6 — Zahhak; 7 — Freydun; 8 — Manuchehr; 9 — The Reign of Nowzar.

شاهنامه، کتاب پادشاهان، شعر حماسی بلندی است که فردوسی توسی در حدود سال ۴۰۰ هجری سرود. این اثر در نزدیک به پنجاه هزار بیت، تاریخ و افسانه‌های ایران را از آفرینش جهان تا حملهٔ اعراب در سدهٔ هفتم میلادی، در سه دورهٔ بزرگ روایت می‌کند: دورهٔ اساطیری نخستین پادشاهان، دورهٔ پهلوانی رستم و جنگ‌های ایران و توران، و دورهٔ تاریخی پادشاهان ساسانی.

فردوسی به فارسی پاک و سنجیده سرود و شعرش هزار سال زبان و هویت ایرانیان را شکل داد؛ شاهنامه تا امروز خوانده، نقالی و نگارگری می‌شود.

هدف این کار، ترجمهٔ تمامی شاهنامه به شیوهٔ خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی) تا نسل جوان ایرانی که هنوز نمی‌تواند شعر فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخواند و کم‌کم به یادگیری زبان فارسی تشویق شود. شعر در تقسیم‌بندی سنتی خود به داستان‌ها و بخش‌ها آمده و فهرست همهٔ داستان‌ها در فهرست هر جلد دیده می‌شود.

این کتاب، جلد یکم از دوازده جلد است و ۹۴ بخش شاهنامه را در بر می‌گیرد؛ از داستان ۱، آغاز کتاب، تا داستان ۹، پادشاهی نوذر. داستان‌های این جلد: ۱ – آغاز کتاب؛ ۲ – کیومرث؛ ۳ – هوشنگ؛ ۴ – طهمورث؛ ۵ – جمشید؛ ۶ – ضحاک؛ ۷ – فریدون؛ ۸ – منوچهر؛ ۹ – پادشاهی نوذر.

به نام خداوند جان و خرد

کز این برتر اندیشه بر نگذرد

In the name of God, the Lord of Life and Wisdom,

Let not this noble thought be passed over.

Contents

آغاز کتاب - The Beginning of the Book.....	11
بخش ۱ - آغاز کتاب.....	11
بخش ۲ - آغاز کتاب.....	12
بخش ۳ - آغاز کتاب.....	14
بخش ۴ - آغاز کتاب.....	17
بخش ۵ - آغاز کتاب.....	19
بخش ۶ - آغاز کتاب.....	19
بخش ۷ - آغاز کتاب.....	20
بخش ۸ - آغاز کتاب.....	23
بخش ۹ - آغاز کتاب.....	25
بخش ۱۰ - آغاز کتاب.....	26
بخش ۱۱ - آغاز کتاب.....	28
بخش ۱۲ - آغاز کتاب.....	29
کیومرث - Keyumars	35
بخش ۱ - کیومرث.....	35
بخش ۲ - کیومرث.....	40
هوشنگ - Houshang.....	43
بخش ۱ - هوشنگ.....	43
بخش ۲ - هوشنگ.....	44
بخش ۳ - هوشنگ.....	45
طهمورث - Tahmures.....	48
بخش ۱ - طهمورث.....	48
جمشید - Jamshid.....	53

جمشید - بخش ۱.....	53
جمشید - بخش ۲.....	60
جمشید - بخش ۳.....	65
Zahhak - ضحاک.....	73
ضحاک - بخش ۱.....	73
ضحاک - بخش ۲.....	74
ضحاک - بخش ۳.....	77
ضحاک - بخش ۴.....	84
ضحاک - بخش ۵.....	86
ضحاک - بخش ۶.....	88
ضحاک - بخش ۷.....	92
ضحاک - بخش ۸.....	101
ضحاک - بخش ۹.....	102
ضحاک - بخش ۱۰.....	104
ضحاک - بخش ۱۱.....	109
ضحاک - بخش ۱۲.....	114
Freydun - فریدون.....	122
فریدون - بخش ۱.....	122
فریدون - بخش ۲.....	127
فریدون - بخش ۳.....	134
فریدون - بخش ۴.....	137
فریدون - بخش ۵.....	140
فریدون - بخش ۶.....	141
فریدون - بخش ۷.....	152
فریدون - بخش ۸.....	156

فریدون - بخش ۹.....	158
فریدون - بخش ۱۰.....	160
فریدون - بخش ۱۱.....	164
فریدون - بخش ۱۲.....	169
فریدون - بخش ۱۳.....	173
فریدون - بخش ۱۴.....	186
فریدون - بخش ۱۵.....	192
فریدون - بخش ۱۶.....	194
فریدون - بخش ۱۷.....	195
فریدون - بخش ۱۸.....	198
فریدون - بخش ۱۹.....	200
فریدون - بخش ۲۰.....	204
Manuchehr - منوچهر.....	213
منوچهر - بخش ۱.....	213
منوچهر - بخش ۲.....	217
منوچهر - بخش ۳.....	230
منوچهر - بخش ۴.....	242
منوچهر - بخش ۵.....	248
منوچهر - بخش ۶.....	251
منوچهر - بخش ۷.....	255
منوچهر - بخش ۸.....	264
منوچهر - بخش ۹.....	267
منوچهر - بخش ۱۰.....	272
منوچهر - بخش ۱۱.....	284
منوچهر - بخش ۱۲.....	287

..... ۱۳ بخش - منوچهر	294
..... ۱۴ بخش - منوچهر	300
..... ۱۵ بخش - منوچهر	309
..... ۱۶ بخش - منوچهر	323
..... ۱۷ بخش - منوچهر	327
..... ۱۸ بخش - منوچهر	335
..... ۱۹ بخش - منوچهر	337
..... ۲۰ بخش - منوچهر	339
..... ۲۱ بخش - منوچهر	342
..... ۲۲ بخش - منوچهر	349
..... ۲۳ بخش - منوچهر	354
..... ۲۴ بخش - منوچهر	356
..... ۲۵ بخش - منوچهر	361
..... ۲۶ بخش - منوچهر	365
..... ۲۷ بخش - منوچهر	370
..... ۲۸ بخش - منوچهر	376
..... The Reign of Nowzar - پادشاهی نوذر	381
..... ۱ بخش - پادشاهی نوذر	381
..... ۲ بخش - پادشاهی نوذر	387
..... ۳ بخش - پادشاهی نوذر	392
..... ۴ بخش - پادشاهی نوذر	395
..... ۵ بخش - پادشاهی نوذر	403
..... ۶ بخش - پادشاهی نوذر	407
..... ۷ بخش - پادشاهی نوذر	412
..... ۸ بخش - پادشاهی نوذر	414

پادشاهی نوذر – بخش ۹.....	416
پادشاهی نوذر – بخش ۱۰.....	419
پادشاهی نوذر – بخش ۱۱.....	423
پادشاهی نوذر – بخش ۱۲.....	427
پادشاهی نوذر – بخش ۱۳.....	434

The Beginning of the Book - آغاز کتاب

آغاز کتاب - بخش ۱

The Beginning of the Book — Part 1

به نام خداوند جان و خرد
کز این برتر اندیشه بر نگذرد

In the name of God, the Lord of Life and Wisdom,
Let not this noble thought be passed over.

خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده رهنمای

God is the name and God is the place,
God is the guide of daily grace.

خداوند کیوان و گردان سپهر
فروزنده ماه و ناهید و مهر

God, the Lord of the stars and the heavens,
The illuminator of the moon, Venus, and love.

ز نام و نشان و گمان برتر است
نگارنده بر شده پیکر است

Superior to name, sign, and assumption,
Is the writer who has ascended in stature.

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را

You cannot see the Creator among the spectators,
Do not distress the two who are watching.

نیابد بدو نیز اندیشه راه
که او برتر از نام و از جایگاه

He cannot find the way of thought,
For he is superior to name and place.

سخن هر چه زین گوهران بگذرد
نیابد بدو راه جان و خرد

If words pass beyond these jewels,
Neither soul nor wisdom can find the way.

خرد گر سخن برگزیند همی
همان را گزیند، که بیند همی

If wisdom chooses a word,
It chooses the one that it sees.
ستودن نداند کس، او را چو هست

میان بندگی را ببايدت بست
 No one can praise him as he deserves,
 You must bind yourself in servitude.
 خرد را و جان را همی سنجد اوی
 در اندیشه سخته کی گنجد اوی
 He measures both wisdom and soul,
 In the difficult thought, who can find him?
 بدین آلت رای و جان و زبان
 ستود آفریننده را کی توان
 With these tools of mind, soul, and tongue,
 How can one praise the Creator enough?
 به هستیش باید که خستو شوی
 ز گفتار بی کار یکسو شوی
 You must tire yourself in his existence,
 And turn away from idle talk.
 پرستنده باشی و جوینده راه
 به ژرفی به فرمانش کردن نگاه
 Be a worshipper and seeker of the path,
 Look deeply into his command.
 توانا بود هر که دانا بود
 ز دانش دل پیر برنا بود
 Capable is he who is knowledgeable,
 With knowledge, the heart of the elder is exalted.
 از این پرده برتر سخن گاه نیست
 ز هستی مر اندیشه را راه نیست
 There is no higher discourse beyond this veil,
 From existence, there is no way for thought.

آغاز کتاب — بخش ۲

The Beginning of the Book — Part 2
 کنون ای خردمند وصف خرد
 بدین جایگه گفتن اندر خورد
 Now, O wise one, describe wisdom
 In this place, speak about knowledge.
 کنون تا چه داری بیار از خرد
 که گوش نیوشنده ز او بر خورد
 Now, bring forth what you have of wisdom,
 For the ear that does not listen to it will suffer.

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد

ستایش خرد را به از راه داد

Knowledge is better than anything that God has given,

Praise of knowledge is greater than any other way.

خرد رهنمای و خرد دلگشای

خرد دست گیرد به هر دو سرای

Knowledge is the guide and the comforter,

Knowledge takes hold in both worlds.

از او شادمانی و ز اویت غمی است

و ز اویت فزونی و ز اویت کمی است

From him comes joy, and from you comes sorrow,

From him comes increase, and from you comes decrease.

خرد تیره و مرد روشن روان

نباشد همی شادمان یک زمان

Dark is the intellect, bright is the spirit of man,

One cannot be happy all the time.

چه گفت آن خردمند مرد خرد

که دانا ز گفتار او بر خورد

What did that wise man of knowledge say,

Whose words were a source of enlightenment?

کسی کو خرد را ندارد ز پیش

دلش گردد از کرده خویش ریش

One who lacks wisdom beforehand,

Will regret their actions in the end.

هشیوار دیوانه خواند ورا

همان خویش بیگانه داند ورا

Hashiavar called him mad,

But he knew himself to be a stranger.

از اوایی به هر دو سرای ارجمند

گسسته خرد پای دارد به بند

From him comes honor to both abodes,

Broken knowledge is bound by his command.

خرد چشم جان است چون بنگری

تو بی چشم شادان جهان نسیری

Knowledge is the eye of the soul, when you look through it,

You will not be happy in the world without it.

نخست آفرینش خرد را شناس

نگهبان جان است و آن سه پاس

Know first the value of the intellect,

It guards the soul and its threefold aspects.
 سه پاس تو چشم است و گوش و زبان
 کز این سه رسد نیک و بد بی گمان
 Your threefold aspects are your eyes, ears, and tongue,
 From these three come good and evil, without a doubt.
 خرد را و جان را که یارد ستود
 و گر من ستایم که یارد شنود
 Whoever praises wisdom and soul,
 Even if I praise, they will hear it.
 حکیم چو کس نیست گفتن چه سود
 از این پس بگو کافرینش چه بود
 Wise one, what profit is there in speaking,
 From now on, tell of the creation.
 تویی کرده کردگار جهان
 ببینی همی آشکار و نهان
 You are the creation of the Creator of the world,
 You see both the manifest and the hidden.
 به گفتار دانندگان راه جوی
 به گیتی بپوی و به هر کس بگوی
 Seek the path from the words of the knowledgeable,
 Sing with melody and tell to everyone.
 ز هر دانشی چون سخن بشنوی
 از آموختن یک زمان نغنوی
 When you hear the words of every knowledge,
 Do not sing of learning for a moment.
 چو دیدار یابی به شاخ سخن
 بدانی که دانش نیاید به بن
 When you find the branch of speech,
 Know that knowledge does not come easily.

آغاز کتاب — بخش ۳

The Beginning of the Book — Part 3
 از آغاز باید که دانی درست
 سر مایه گوهراں از نخست
 From the beginning, you must know for certain
 The source of jewels is from the very first.
 که یزدان ز ناچیز چیز آفرید
 بدان تا توانایی آرد پدید

That God created something from nothing,
So that He could bring forth ability and power.

سرمایه گوهراں این چهار
بر آورده بیرنج و بیروزگار

The capital of these four jewels,
Raised without suffering or hardship.

یکی آتشی بر شده تابناک
میان آب و باد از بر تیره خاک

A blazing fire has risen, shining bright,
Amidst water and wind, from the dark earth's height.

نخستین که آتش به جنبش دمید
ز گرمیش پس خشکی آمد پدید

The first time the fire stirred in motion,
From its heat, dryness emerged into existence.

و زان پس ز آرام سردی نمود
ز سردی همان باز تری فزود

And from then on, he showed a cold calmness,
And from that coldness, he gained even more strength.

چو این چار گوهر به جای آمدند
ز بهر سپنجی سرای آمدند

When these four jewels came into place,
They came to build the foundation of the world.

گهرها یک اندر دگر ساخته
ز هر گونه گردن برافراخته

Jewels created one within the other,
Adorned with every kind of necklace.

پدید آمد این گنبد تیز رو
شگفتی نماینده نو به نو

This sharp-faced dome came into view,
A wonder representing the new and the old.

ابر ده و دو هفت شد کدخدای
گرفتند هر یک سزاوار جای

The clouds of heaven became two hundred and seven,
Each taking its rightful place and position.

در بخشش و دادن آمد پدید
ببخشید دانا چنان چون سزید

In generosity and giving, he appeared,
Forgiving the wise as if it were fitting.

فلکها یک اندر دگر بسته شد

بجنبيد چون کار پيوسته شد

The heavens were intertwined one within the other,
Moving as if the work was continuous.

چو دريا و چون کوه و چون دشت و راغ
زمين شد به کردار روشن چراغ

Like the sea, the mountain, the plain, and the desert,
The earth became illuminated by the shining lamp of action.

بباليد کوه آبها بر دميد

سر رستنی سوی بالا کشيد

The mountain raised its head and the waters surged,
As if striving towards the heights of the sky.

زمين را بلندی نبد جایگاه

یکی مرکزی تيره بود و سیاه

The earth had no elevation or place,
One dark and black center it was.

ستاره بر او بر شگفتی نمود

به خاک اندرون روشنایی فزود

The stars shone upon him in wonder,
Adding brightness to the inner earth.

همی بر شد آتش فرود آمد آب

همی گشت گرد زمین آفتاب

Fire rose up, water came down,
The sun circled around the earth.

گیا رست با چند گونه درخت

به زیر اندر آمد سرانشان ز بخت

He went and rested under various trees,
Their branches bowed down in submission to his fate.

ببالد ندارد جز این نیرویی

نیوید چو پیوندگان هر سویی

It soars, possessing only this power,
Not fading like the bonds of every direction.

و زان پس چو جنبنده آمد پدید

همه رستنی زیر خویش آورد

And then, as if swaying, he appeared,
Bringing all the restlessness under his control.

خور و خواب و آرام جوید همی

و زان زندگی کام جوید همی

He seeks only food, sleep, and rest,
And from that life, he seeks his desire.

نه گویا زبان و نه جویا خرد
 ز خاک و ز خاشاک تن پرورد
 Neither eloquent nor seeking knowledge,
 He was nurtured from soil and straw.
 نداند بد و نیک فرجام کار
 نخواهد از او بندگی کردگار
 He knows not the outcome of good and evil deeds,
 Nor will he be a servant to the Creator.
 چو دانا توانا بد و دادگر
 از ایرا نکرد ایچ پنهان هنر
 Like a wise and powerful judge,
 He did not hide his skill from Iran.
 چنین است فرجام کار جهان
 نداند کسی آشکار و نهان
 Such is the fate of the world's affairs,
 No one knows the visible and the hidden.

آغاز کتاب – بخش ۴

The Beginning of the Book — Part 4
 چو زین بگذری مردم آمد پدید
 شد این بندها را سراسر کلید
 When you pass beyond this, people will become apparent, and the keys to all these
 bonds will be revealed.
 سرش راست بر شد چو سرو بلند
 به گفتار خوب و خرد کار بند
 Her head rose high like a tall cypress, bound by good speech and wisdom.
 پذیرنده هوش و رای و خرد
 مر او را دد و دام فرمان برد
 Accepting of intellect, reason, and wisdom,
 He avoided the snares and traps of tyranny.
 ز راه خرد بنگری اندکی
 که مردم به معنی چه باشد یکی
 Take a brief look at the path of wisdom,
 To understand what it means to be human.
 مگر مردمی خیره خوانی همی
 جز این را نشانی ندانی همی
 But you read the people with bewilderment,
 And know no other sign but this.

تو را از دو گیتی بر آورده‌اند
 به چندین میانجی پیورده‌اند
 They have brought you forth from two worlds,
 And raised you with many intermediaries.
 نخستین فطرت پسین شمار
 تویی خویشتن را به بازی مدار
 The first nature, count as the last,
 Do not treat yourself as a plaything.
 شنیدم ز دانا دگرگونه زین
 چه دانیم راز جهان آفرین
 I have heard from the wise, something different from this:
 What do we know of the secrets of the Creator of the world?
 نگه کن سرانجام خود را ببین
 چو کاری بیابی از این به گزین
 Keep your ultimate goal in sight,
 Choose from this what serves your purpose right.
 به رنج اندر آری تنت را رواست
 که خود رنج بردن به دانش سزااست
 You endure suffering, it is fitting for your body,
 For enduring suffering is the punishment of knowledge.
 چو خواهی که یابی ز هر بد رها
 سر اندر نیاری به دام بلا
 If you wish to be free from every evil,
 Do not fall into the trap of calamity.
 نگه کن بدین گنبد تیزگرد
 که درمان ازوی است و ز او ی است درد
 Keep your gaze fixed on this lofty dome,
 For from it comes both healing and pain.
 نه گشت زمانه بفرسایدش
 نه آن رنج و تیمار بگزایدش
 Time did not allow him to enjoy it,
 Nor did it bring him any relief from suffering and torment.
 نه از جنبش آرام گیرد همی
 نه چون ما تباهی پذیرد همی
 It does not remain calm like us,
 Nor does it accept destruction like us.
 از او دان فزونی از او هم شمار
 بد و نیک نزدیک او آشکار
 Know from Him both increase and decrease,

Good and evil are evident to Him.

آغاز کتاب — بخش ۵

The Beginning of the Book — Part 5

ز یاقوت سرخ است چرخ کبود

نه از آب و گرد و نه از باد و دود

The sky is blue from red rubies,
Not from water, dust, wind, or smoke.

به چندین فروغ و به چندین چراغ

بیاراسته چون به نوروز باغ

With many illuminations and many lamps,
Decorated like a garden on Nowruz.

روان اندر او گوهر دل‌فروز

کز او روشنایی گرفته است روز

Flowing within it is the heart-warming gem,
From which the brightness of the day has taken hold.

ز خاور بر آید سوی باختر

نباشد از این یک روش راست‌تر

From the east, it comes towards the west,
No other way could be more right than this.

ایا آن که تو آفتابی همی

چه بودت که بر من نتابی همی

Oh, you who are like the sun,

What is it that you don't shine upon me?

آغاز کتاب — بخش ۶

The Beginning of the Book — Part 6

چراغ است مر تیره شب را بسیج

به بد تا توانی تو هرگز مپیچ

A lamp is for the dark night, do not ever extinguish it with evil as much as you can.

چو سی روز گردش بپیماید

شود تیره گیتی بدو روشنا

When thirty days of wandering have passed, his dark fortune becomes bright.

پدید آید آنگاه باریک و زرد

چو پشت کسی کو غم عشق خُورد

Then appears a thin and yellow one, like the back of someone who has tasted the pain
of love.

چو بیننده دیدارش از دور دید

هم اندر زمان او شود ناپدید

When the beholder sees him from afar, he disappears in that very moment.

دگر شب نمایش کند بیش‌تر

تو را روشنائی دهد بیش‌تر

Another night will show you more, giving you more light.

به دو هفته گردد تمام و درست

بدان باز گردد که بود از نخست

After two weeks, everything will be complete and correct, returning to what it was at first.

بود هر شبانگاه باریک‌تر

به خورشید تابنده نزدیک‌تر

Every night he became thinner, closer to the shining sun.

بدینسان نهادش خداوند داد

بود تا بود هم بدین یک نهاد

God gave him such a nature that he remained the same until the end.

آغاز کتاب — بخش ۷

The Beginning of the Book — Part 7

تو را دانش و دین رهاند درست

در رستگاری ببایدت جست

Your knowledge and faith will guide you rightly,

In seeking salvation, you must strive mightily.

و گر دل نخواهی که باشد نژد

نخواهی که دائم بوی مستمند

And if you do not desire a heart that is weak,

You will not always crave the scent of wine that reeks.

به گفتار پیغمبرت راه جوی

دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی

Seek the path through the words of your prophet,

Wash your heart with this water from darkness and its pit.

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی

What did that Lord of revelation and inspiration say?

The Lord of command and the Lord of prohibition.

که خورشید بعد از رسولان مه

نتابید بر کس ز بوبکر به

That the sun did not shine upon anyone after the moon-like prophets,
 Except for Abu Bakr.
 عمر کرد اسلام را آشکار
 بیاراست گیتی چو باغ بهار
 He made Islam manifest and adorned the world,
 Like a spring garden in bloom.
 پس از هر دو آن بود عثمان گزین
 خداوند شرم و خداوند دین
 After both of them, it was Uthman who was chosen,
 The Lord of Shame and the Lord of Religion.
 چهارم علی بود جفت بتول
 که او را به خوبی ستاید رسول
 The fourth was Ali, the spouse of Batool,
 Whom the Prophet praised for his beauty and rule.
 که من شهر علمم علیم در است
 درست این سخن قول پیغمبر است
 For I am the city of knowledge, a lofty place indeed,
 This saying is the promise of the Prophet, take heed.
 گواهی دهم کاین سخن‌ها ز اوست
 تو گویی دو گوشم پر آواز اوست
 I bear witness that these words are from him,
 You say my two ears are full of his voice.
 علی را چنین گفت و دیگر همین
 کز ایشان قوی شد به هر گونه دین
 Thus spoke he of Ali, and likewise of the others,
 For they were strong in every kind of faith.
 نبی آفتاب و صحابان چو ماه
 به هم بستۀ یک‌دگر راست راه
 The Prophet was the sun, and the companions were like the moon,
 Bound together, they were on the right path.
 منم بندۀ اهل بیت نبی
 ستاینده خاک و پای وصی
 I am the servant of the Prophet's household,
 The supporter of the earth, the feet, and the legacy.
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد
 بر انگیزته موج از او تندباد
 He placed the wise men of this world like the sea,
 Stirring up storms and tempests with his waves.
 چو هفتاد کشتی بر او ساخته

همه بادبان‌ها بر افراخته
Like seventy ships he had built,
All their sails unfurled and taut.
یکی پهن کشتی به سان عروس
بیاراسته همچو چشم خروس
A ship as wide as a bride,
Adorned like the eye of a rooster.
محمّد بدو اندرون با علی
همان اهل بیت نبی و ولی
Mohammad with Ali inside,
The same household of the Prophet and the saint.
خردمند کز دور دریا بدید
کرانه نه پیدا و بن ناپدید
The wise one who saw beyond the distant sea,
Found no shore in sight, no visible boundary.
بدانست کو موج خواهد زد
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
He knew that whoever desires to make waves,
Will not emerge unscathed from drowning.
به دل گفت اگر با نبی و وصی
شوم غرقه دارم دو یار وفی
In my heart I said, if I am with the Prophet and the saint,
I will have two loyal companions to drown with.
همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سریر
Indeed, if I have the support of the Lord,
He is the crown, the scepter, and the throne.
خداوند جوی می و انگبین
همان چشمه شیر و ماء معین
The Lord is the source of wine and honey,
The same fountain of milk and clear water.
اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و علی گیر جای
If you have eyes for another abode,
Take your place with the Prophet and Ali.
گرت زین بد آید گناه من است
چنین است و این دین و راه من است
If any harm comes to you, it is my sin,
This is my faith, my path, and my creed.

بر این زادم و هم بر این بگذرم
 چنان دان که خاک پی حیدرم
 I was born for this and I shall pass through it,
 Knowing that I am the dust beneath the feet of Ali.
 دلت گر به راه خطا مایل است
 تو را دشمن اندر جهان خود دل است
 If your heart is inclined towards the path of error,
 Your enemy is within your own self.
 نباشد جز از بی‌پدر دشمنش
 که یزدان به آتش بسوزد تنش
 There is no enemy for him except the fatherless,
 Whom God may burn in the fire of his wrath.
 هر آنکس که در جانش بغض علی است
 از او زارتر در جهان زار کی است
 Whoever has malice towards Ali in their heart,
 Who in the world is more wretched than they?
 نگر تا نداری به بازی جهان
 نه برگردی از نیک پی هم‌رهان
 Look, if you have nothing in this game of the world,
 You will not return from the path of goodness with a companion.
 همه نیکی‌ات باید آغاز کرد
 چو با نیک‌نامان بوی هم‌نورد
 You must begin all goodness,
 When you are in the company of the virtuous.
 از این در سخن چند رانم همی
 همانا کرانش ندانم همی
 Why should I speak any further on this matter?
 Truly, I cannot fathom its limits.

آغاز کتاب – بخش ۸

The Beginning of the Book — Part 8
 سخن هر چه گویم همه گفته‌اند
 بر باغ دانش همه رفته‌اند
 Whatever I say has already been said,
 All have gone to the garden of knowledge.
 اگر بر درخت برومند جای
 نیابم که از بر شدن نیست رای
 If I climb to the top of the tall tree,

I cannot escape the fate of falling.

کسی کو شود زیر نخل بلند

همان سایه ز او بازدارد گزند

Whoever sits beneath a tall palm tree,
Its shade will protect them from the scorching sun.

توانم مگر پایه‌ای ساختن

بر شاخ آن سرو سایه فکن

I may be able to build a foundation,
And cast a shadow on the branches of that cypress.

کز این نامور نامه شهریار

به گیتی بمانم یکی یادگار

From this famous book of the Shahnameh,
Let me keep one memory in my heart.

تو این را دروغ و فسانه مدان

به رنگ فسون و بهانه مدان

Do not consider this as a lie or a fable,

Do not take it as a spell or an excuse.

از او هر چه اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز و معنی برد

From him, everything that reason consumed,
He took to the path of secrets and meanings.

یکی نامه بود از گه باستان

فراوان بدو اندرون داستان

There was a letter from ancient times,
Full of stories within it.

پراگنده در دست هر موبدی

از او بهره‌ای نزد هر بخردی

Scattered in the hands of every scholar,
From him, they gained some benefit.

یکی پهلوان بود دهقان نژاد

دلیر و بزرگ و خردمند و راد

One was a hero of peasant origin,
Brave, great, wise, and content.

پژوهنده روزگار نخست

گذشته سخن‌ها همه باز جست

The researcher of the first age,
Searched again for all the words that have passed.

ز هر کشوری موبدی سالخورد

بیاورد کاین نامه را یاد کرد

From every land, the scholar collected
And brought forth this letter from memory.

بپرسیدشان از کیان جهان
و زان نامداران فرخ مهان

Ask them about the world's heroes,
And those famous and blessed ones.

که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدون به ما خوار بگذاشتند

When they began the epic,
Idun left us humiliated.

چه گونه سر آمد به نیک اختری
بر ایشان همه روز گُند آوری

How did he rise to such a noble position,
While all day long they slandered him?

بگفتند پیشش یکایک مهان

سخن‌های شاهان و گشت جهان

They told him one by one,
The words of kings and the history of the world.

چو بشنید از ایشان سپهبد سخن

یکی نامور نامه افکند بن

When he heard from them the words of the commander,
One famous person threw a letter.

چنین یادگاری شد اندر جهان

بر او آفرین از کهان و مهان

Thus, this memorial was made in the world,
Praise be upon him from the ancient and blessed ones.

آغاز کتاب — بخش ۹

The Beginning of the Book — Part 9

چو از دفتر این داستان‌ها بسی

همی خواند خواننده بر هر کسی

As he read from this book of tales,
The reader's voice echoed on all who heard.

جهان دل نهاده بدین داستان

همان بخردان نیز و هم راستان

The world was captivated by this tale,
Both the wise and the righteous were enthralled.

جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتن خوب و طبع روان
 A youth came forth with an eloquent tongue,
 Speaking well with a pleasant disposition.
 به شعر آرم این نامه را گفت من
 از او شادمان شد دل انجمن
 I recited this letter in verse," said I,
 And his heart in the assembly was filled with joy.
 جوانیش را خوی بد یار بود
 ابا بد همیشه به پیکار بود
 His companion was of bad character in his youth,
 Always engaged in conflict and strife.
 بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
 نهادش به سر بر یکی تیره ترگ
 Suddenly, death struck him down,
 And he fell lifeless with a dark arrow in his head.
 بدان خوی بد جان شیرین بداد
 نبد از جوانیش یک روز شاد
 From his bad character, he gave a bitter life,
 And he never had a happy day in his youth.
 یکایک از او بخت برگشته شد
 به دست یکی بنده بر کشته شد
 One by one, his fortunes turned away,
 And he was killed by the hand of a servant.
 برفت او و این نامه ناگفته ماند
 چنان بخت بیدار او خفته ماند
 He left, and this letter remained untold,
 His awakened fate remained asleep.
 الهی عفو کن گناه ورا
 بیفزای در حشر جاه ورا
 O God, forgive his sins,
 And increase his rank in the resurrection.

آغاز کتاب – بخش ۱۰

The Beginning of the Book — Part 10

دل روشن من چو برگشت از اوی
 سوی تخت شاه جهان کرد روی
 My bright heart turned towards the throne of the world when it returned from the
 desert.

که این نامه را دست پیش آورم

ز دفتر به گفتار خویش آورم

That I bring forth this book with my own hand, and recite it from my own words.

بپرسیدم از هر کسی بی‌شمار

بترسیدم از گردش روزگار

I asked countless people, but feared the turning of time.

مگر خود درنگم نباشد بسی

بباید سپردن به دیگر کسی

But indeed, I cannot delay much longer, I must entrust it to someone else.

و دیگر که گنجم وفادار نیست

همین رنج را کس خریدار نیست

And since my loyal treasure is no more, no one is willing to buy this pain.

بر این گونه یک چند بگذاشتم

سخن را نهفته همی داشتم

I left it at that for a while, keeping the words hidden within me.

سراسر زمانه پر از جنگ بود

به جویندگان بر جهان تنگ بود

The whole world was filled with war, and it was narrow for those seeking it.

ز نیکو سخن به چه اندر جهان

به نزد سخن سنج فرخ مهان

From good words, what is there in the world? In the estimation of words, the moon-faced ones are precious.

اگر نامدی این سخن از خدای

نبی کی بدی نزد ما رهنمای

If this word did not come from God, who would be our guide, O Prophet?

به شهرم یکی مهربان دوست بود

تو گفتی که با من به یک پوست بود

In my city, there was a kind friend. You said that we were like two skins.

مرا گفت خوب آمد این رای تو

به نیکی گراید همی پای تو

He said to me, "Your decision is good. I am inclined towards your kindness.

نبشته من این نامه پهلوی

به پیش تو آرم مگر نغوی

I have written this letter in Pahlavi script, perhaps I will recite it to you.

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

Your tongue is open and you are young, speaking is your heroism.

شو این نامه خسروان باز گوی

بدین جوی نزد مهان آبروی
 Open the book of the kings and recite it, and bring honor to the moon-faced ones by
 this river.
 چو آورد این نامه نزدیک من
 بر افروخت این جان تاریک من
 When he brought this letter close to me, my dark soul was set ablaze.

آغاز کتاب — بخش ۱۱

The Beginning of the Book — Part 11
 بدین نامه چون دست کردم دراز
 یکی مهتری بود گردن فراز
 As I began this letter at length,
 There was a mighty lord with lofty neck.
 جوان بود و از گوهر پهلوان
 خردمند و بیدار و روشن روان
 He was young and of the warrior's essence,
 Wise, alert, and with a bright mind's presence.
 خداوند رای و خداوند شرم
 سخن گفتن خوب و آوای نرم
 God is the master of wisdom and shame,
 Speaking with grace and a gentle tone is His aim.
 مرا گفت کز من چه باید همی
 که جانت سخن برگراید همی
 He said to me, "What do you want from me,
 That your life may be lost in my words?
 به چیزی که باشد مرا دسترس
 بکوشم نیازت نیارم به کس
 With whatever means I have at my disposal,
 I will strive to fulfill your needs without seeking help from anyone else.
 همی داشتم چون یکی تازه سیب
 که از باد نامد به من بر نهیب
 I had it like a fresh apple,
 That the wind did not bring to me from the mountain.
 به کیوان رسیدم ز خاک نژد
 از آن نیکدل نامدار ارجمند
 I arrived at Kiavān's grave from the dusty soil,
 Of that noble and renowned kind-hearted man.
 به چشمش همان خاک و هم سیم و زر

کریمی بدو یافته زیب و فر
 In his eyes, the same dust, silver, and gold,
 A beauty and elegance found in Kiavān's mold.
 سراسر جهان پیش او خوار بود
 جوانمرد بود و وفادار بود
 The whole world was humbled before him,
 He was young, brave, and loyal.
 چنان نامور گم شد از انجمن
 چو در باغ سرو سهی از چمن
 So famous he disappeared from the assembly,
 Like a cypress in the garden among the grass.
 نه ز او زنده بینم نه مرده نشان
 به دست نهنگان مردم کشان
 I see neither a sign of him alive nor dead,
 Dragged away by the hands of the people of the sea.
 دریغ آن کمر بند و آن گردگاه
 دریغ آن کبی برز و بالای شاه
 Alas, that belt and that throne,
 Alas, that tall crown and the top of the king.
 گرفتار ز او دل شده ناامید
 نوان لرز لرزان به کردار بید
 Captured by him, the heart has become hopeless,
 The young reeds tremble with fear.
 یکی پند آن شاه یاد آوریم
 ز کزی روان سوی داد آوریم
 Let us remember the advice of that king,
 And turn our souls towards justice, away from deceit.
 مرا گفت کاین نامه شهریار
 گرت گفته آید به شاهان سپار
 He said to me, "This letter from the king,
 If you deliver it, entrust it to the kings.
 بدین نامه من دست بردم فراز
 به نام شهنشاه گردن فراز
 With this letter, I raised my hands high,
 In the name of the king, with great respect.

جهان آفرین تا جهان آفرید

چون او مرزبانی نیامد پدید

He created the world from nothing, since no one else could guard its borders.

چو خورشید بر چرخ بنمود تاج

زمین شد به کردار تابنده عاج

When the sun appeared on the horizon, the earth became radiant with shining deeds.

چه گویم که خورشید تابان که بود

کز او در جهان روشنایی فزود

What can I say about the shining sun,

Whose radiance added brightness to the world.

ابوالقاسم آن شاه پیروز بخت

نهاد از بر تاج خورشید تخت

Abu al-Qasim, the victorious king,

Placed the throne of the sun on his lap.

ز خاور بیاراست تا باختر

پدید آمد از فرّ او کان زر

From the east, he brought forth the stars,

And from his radiance emerged the gold.

مرا اختر خفته بیدار گشت

به مغز اندر اندیشه بسیار گشت

My sleeping star became awake,

And in my mind, many thoughts did take.

بدانستم آمد زمان سخن

کنون نو شود روزگار کهن

I knew the time had come to speak,

Now let the ancient days become new.

بر اندیشه شهریار زمین

بخفتم شبی لب پر از آفرین

I fell asleep with thoughts of the king of the world,

My lips full of praise.

دل من چو نور اندر آن تیره شب

نخفته گشاده دل و بسته لب

My heart, like a light in the dark night,

Has opened wide and my lips are sealed no more.

چنان دید روشن روانم به خواب

که رخشنده شمعی بر آمد ز آب

I saw such a bright vision in my dream,

As if a shining candle emerged from water.

همه روی گیتی شب لاژورد

از آن شمع گشتی چو یاقوت زرد
 All faces became like lapis lazuli in the darkness,
 From that candle, you became like a yellow ruby.
 در و دشت بر سان دیبا شدی
 یکی تخت پیروزه پیدا شدی
 You became like a shining castle in the plain,
 A victorious throne appeared before you.
 نشسته بر او شهریاری چو ماه
 یکی تاج بر سر به جای کلاه
 Sitting on his head like a crown,
 A royal crown in place of a hat.
 رده بر کشیده سپاهش دو میل
 به دست چپش هفتصد ژنده پیل
 He drew up his army in ranks for battle,
 Seven hundred elephants in his left hand's throttle.
 یکی پاک دستور پیشش به پای
 بداد و بدین شاه را رهنمای
 One with pure intentions presented himself before him,
 And became a guide to this king.
 مرا خیره گشتی سر از فرّ شاه
 و زان ژنده پیلان و چندان سپاه
 You turned my head with the glory of the king,
 And with those elephants and countless armies.
 چو آن چهره خسروی دیدمی
 از آن نامداران بپرسیدمی
 When I saw that royal face,
 I asked about the famous ones.
 که این چرخ و ماه است یا تاج و گاه
 ستاره است پیش اندرش یا سپاه
 Is this a wheel and moon or a crown and palace?
 Is it a star leading the way or an army?
 یکی گفت کاین شاه روم است و هند
 ز قنوج تا پیش دریای سند
 One said, "This king is from Rome and India,
 From Qanuj to the shores of the Sindhu Sea.
 به ایران و توران ورا بندهاند
 به رای و به فرمان او زندهاند
 They are his servants in Iran and Turan,
 Alive by his command and decree.

بیاراست روی زمین را به داد
بپردخت از آن تاج بر سر نهاد
He raised the face of the earth with justice,
And placed the crown upon his head.
جهاندار محمود شاه بزرگ
به آبشخور آرد همی میش و گرگ
The world-ruling Mahmud, the great king,
Brings both wine and wolf to Absh Khor.
ز کشمیر تا پیش دریای چین
بر او شهریاران کنند آفرین
From Kashmir to the shores of China Sea,
Kings praise him with great admiration.
چو کودک لب از شیر مادر بشست
ز گهواره محمود گوید نخست
When Mahmud was washed with his mother's milk,
He spoke first from the cradle.
نپیچد کسی سر ز فرمان اوی
نیارد گذشتن ز پیمان اوی
No one can turn away from his command,
No one can break his covenant.
تو نیز آفرین کن که گوینده‌ای
بدو نام جاوید جوینده‌ای
Also praise him, for you are a storyteller,
And you seek eternal fame through his name.
چو بیدار گشتم بجستم ز جای
چه مایه شب تیره بودم به پای
When I woke up, I searched for my place,
I was in the dark of night, on my feet.
بر آن شهریار آفرین خواندم
نبودم درم جان بر افشاندم
I praised that king with great admiration,
I did not hesitate to sacrifice my life for him.
به دل گفتم این خواب را پاسخ است
که آواز او بر جهان فرخ است
I said in my heart, this dream is an answer,
For his voice brings joy to the world.
بر آن آفرین کو کند آفرین
بر آن بخت بیدار و فرخ زمین
Praise be upon the one who brings blessings,

Upon whom good fortune awakens and the earth rejoices.

ز فرش جهان شد چو باغ بهار

هوا پر ز ابر و زمین پر نگار

From the world's carpet, it became like a spring garden,

The air filled with clouds and the earth adorned.

از ابر اندر آمد به هنگام نم

جهان شد به کردار باغ ارم

From the clouds came rain at the appointed time,

And the world became like the garden of Eram.

به ایران همه خوبی از داد اوست

کجا هست مردم همه یاد اوست

All the beauty in Iran is from his gift,

Where are the people who do not remember him?

به بزم اندرون آسمان سخاست

به رزم اندرون تیز چنگ اژدهاست

In the feast within the sky is generosity,

In the battle within, the sharpness of the dragon's claws.

به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل

به کف ابر بهمن به دل رود نیل

With the body of a giant elephant and the soul of Gabriel,

In the hand of Aquarius, the Nile flows to the heart.

سر بخت بدخواه با خشم اوی

چو دینار خوارست بر چشم اوی

The head of ill fortune with his anger,

Is like a worthless coin before his eyes.

نه کند آوری گیرد از باج و گنج

نه دل تیره دارد ز رزم و ز رنج

He neither seeks nor desires wealth and treasure,

Nor does he have a dark heart from battle and hardship.

هر آن کس که دارد ز پروردگان

از آزاد و از نیکدل بردگان

Whoever has been blessed by the Creator,

Is free and kind-hearted.

شهنشاه را سر به سر دوستوار

به فرمان بیسته کمر استوار

The king's loyal companion, head to head,

Has firmly fastened his belt at his command.

نخستین برادرش که تر به سال

که در مردمی کس ندارد همال

His first brother, Tahr, who was older in years,
In the people, no one had his equal.

ز گیتی پرستندهٔ فر و نصر
زید شاد در سایهٔ شاه عصر

From Gitipars, the worshipper of Far and Nasr,
Ziyad rejoiced in the shadow of the king of the era.

کسی کش پدر ناصرالدین بود
سر تخت او تاج پروین بود

Someone whose father was Naser al-Din,
His throne was adorned with the crown of Parvin.

و دیگر دلاور سپهدار طوس
که در جنگ بر شیر دارد فسوس

And another brave commander from Tus,
Who in battle defeats the lion with his sword.

ببخشد درم هر چه یابد ز دهر
همی آفرین یابد از دهر بهر

He forgives every gain that he acquires from the world,
He receives praise from the world for it.

به یزدان بود خلق را رهنمای
سر شاه خواهد که باشد به جای

The guide of the people was in the hands of God,
The head of the king will be in its rightful place.

جهان بی‌سر و تاج خسرو مباد
همیشه بماناد جاوید و شاد

May the world be without a head and a crown of kings,
May it always remain eternal and joyful.

همیشه تن آباد با تاج و تخت
ز درد و غم آزاد و پیروز بخت

Forever prosperous with crown and throne,
Free from pain and sorrow, victorious in fate.

کنون باز گردم به آغاز کار
سوی نامهٔ نامور شهریار

Now I return to the beginning of the task,
Towards the famous letter of the king.

کیومرث - Keyumars

کیومرث – بخش ۱

Keyumars — Part 1

سخن‌گوی دهقان چه گوید نخست

که نام بزرگی به گیتی که جست

What does the farmer say first, who sought the name of greatness in Giti.

که بود آن که دیهیم بر سر نهاد

ندارد کس آن روزگاران به یاد

Who was that who laid a claim on our wealth,

No one remembers those days of stealth.

مگر کز پدر یاد دارد پسر

بگوید تو را یک به یک در به در

But if the son remembers his father,

He will tell you everything, door to door.

که نام بزرگی که آورد پیش

که را بود از آن برتران پایه بیش

What was the name of greatness that he brought forth,

Whose foundation was higher than all the rest?

پژوهندهٔ نامۀ باستان

که از پهلوانان زند داستان

The researcher of ancient history,

Who tells the story of the champions.

چنین گفت گآیین تخت و کلاه

کیومرث آورد و او بود شاه

Thus he spoke, "The throne and crown,

Were brought by Keyumars, who was the king.

چو آمد به برج حَمَل آفتاب

جهان گشت با فرّ و آیین و آب

When the sun arrived at the tower of Aries,

The world became adorned with splendor, customs, and water.

بتابید از آن سان ز برج بره

که گیتی جوان گشت از آن یک‌سره

She shone so brightly from that tower,

That Giti became youthful once more.

کیومرث شد بر جهان کدخدای

نخستین به کوه اندرون ساخت جای
 Keyumars became the lord of the world,
 And first built his abode in the mountain.
 سر بخت و تختش بر آمد به کوه
 پلنگینه پوشید خود با گروه
 Fortune and his throne rose up to the mountain,
 He dressed himself in leopard skin with his group.
 از او اندر آمد همی پرورش
 که پوشیدنی نو بُد و نو خورش
 From him came forth all the nurturing,
 That brought new clothing and new food.
 به گیتی درون سال سی شاه بود
 به خوبی چو خورشید بر گاه بود
 Inside Giti, thirty years the king was,
 As beautiful as the sun upon the throne.
 همی تافت زو فرّ شاهنشهی
 چو ماه دو هفته ز سرو سهی
 He radiated the glory of the king of kings,
 Like the moon for two weeks from the third of the month.
 دد و دام و هر جانور کش بدید
 ز گیتی به نزدیک او آرید
 He brought tribute and every animal he saw,
 Approached him near Giti.
 دوتا می‌شدندی بر تخت او
 از آن بر شده فرّه و بخت او
 They were two who ascended his throne,
 And from it rose up his glory and fortune.
 به رسم نماز آمدندیش پیش
 و ز او برگرفتند آیین خویش
 They came forward in the manner of prayer,
 And from him they took their customs.
 پسر بد مر او را یکی خوب‌روی
 هنرمند و همچون پدر نامجوی
 The son of the evil one was a handsome-faced man,
 Talented and nameless like his father.
 سیامک بُدش نام و فرخنده بود
 کیومرث را دل بدو زنده بود
 Siavash was his name and he was glorious,
 He brought joy to Keyumars' heart.

به جانش بر از مهر گریان بدی

ز بیم جداییش بریان بدی

With his life, he was weeping with love,
For fear of separation, he was restless.

بر آمد بر این کار یک روزگار

فروزنده شد دولت شهریار

One day he rose up for this task,
And the fortune of the king became flourishing.

به گیتی نبودش کسی دشمن

مگر بدکنش ریمن آهرمنا

No one was his enemy in Giti,
Except for the evil-doer, Rimen Ahramana.

به رشک اندر آهرمن بدسگال

همی رای زد تا ببالید بال

With envy, he plotted against Rimen Ahramana,
And he planned to make his wings grow.

یکی بچه بودش چو گرگ سترگ

دلاور شده با سپاه بزرگ

He was a fierce wolf-like child,
Who became a brave warrior with the great army.

جهان شد بر آن دیو بچه سیاه

ز بخت سیامک و زان پایگاه

The world was against that black demon,
Because of Siavash's fortune and his position.

سپه کرد و نزدیک او راه جست

همی تخت و دیهیم کی شاه جست

The army searched for him and approached him closely,
Looking for the throne and the kingdom of the king.

همی گفت با هر کسی رای خویش

جهان کرد یکسر پر آوای خویش

He spoke his mind to everyone,
And made the world resonate with his voice.

کیومرث زین خود کی آگاه بود

که تخت مهی را جز او شاه بود

Keyumars was aware that no one but him was fit to rule the moon-like throne.

یکایک پیامد خجسته سروش

به سان پری پلنگینه پوش

One by one, the blessed Soroush appeared,
Dressed like a fairy with a leopard's skin.

بگفتش ورا زین سخن در به در
که دشمن چه سازد همی با پدر
He spoke to him face to face with these words,
'What can the enemy do to my father?'
سخن چون به گوش سیامک رسید
ز کردار بدخواه دیو پلید
When the words reached Siavash's ears,
He knew of the evil deeds of the malicious demon.
دل شاه بیچه بر آمد به جوش
سپاه انجمن کرد و بگشاد گوش
The heart of the young king began to boil,
The army gathered and opened their ears.
بیوشید تن را به چرم پلنگ
که جوشن نبود و نه آیین جنگ
Cover your body with leopard skin,
For there is no armor or battle dress.
پذیره شدش دیو را جنگجوی
سپه را چو روی اندر آمد به روی
The demon was accepted as a warrior,
And faced the army face to face.
سیامک پیامد برهنه تن
بر آویخت با پور آهرمنا
Siavash came forward, naked,
And was hung by the son of Ahriman.
بزد چنگ وارونه دیو سیاه
دوتا اندر آورد بالای شاه
The black demon played the harp,
And brought two heads before the king.
فکند آن تن شاهزاده به خاک
به چنگال کردش کمرگاه چاک
The prince's body was thrown to the ground,
And his waist was torn apart by the demon's claws.
سیامک به دست خروزان دیو
تبه گشت و ماند انجمن بی‌خدیو
Siavash fell into the hands of the furious demon,
And the army was left without a leader.
چو آگه شد از مرگ فرزند شاه
ز تیمار گیتی بر او شد سیاه
When he learned of the death of the king's son,

He was overcome with grief and sorrow.
فرود آمد از تخت ویله کنان
زنان بر سر و موی و رخ را گنان
He descended from the throne like a furious lion,
Women tore at their hair and faces in grief.
دو رخساره پر خون و دل سوگوار
دو دیده پر از نم چو ابر بهار
Two faces covered in blood, hearts full of sorrow,
Two eyes filled with tears, like springtime clouds.
خروشی بر آمد ز لشکر به زار
کشیدند صف بر در شهریار
A cry arose from the army in mourning,
They drew up their ranks at the gate of the king.
همه جامه ها کرده پیروزه رنگ
دو چشم ابر خونین و رخ بادرنگ
All clothes have been dyed in the color of victory,
Two tearful eyes and a pale face.
دد و مرغ و نخچیر گشته گروه
برفتند ویله کنان سوی کوه
The group has become like wolves, birds, and beasts,
And they went towards the mountains like furious beasts.
برفتند با سوگواری و درد
ز درگاه کی شاه برخاست گرد
They left with grief and pain,
When the king rose from his throne.
نشستند سالی چنین سوگوار
پیام آمد از داور کردگار
They sat in mourning for a year,
Until a message came from the divine judge.
درود آوریدش خجسته سروش
کز این بیش مخروش و باز آر هوش
Salutations to the blessed Soroush,
Restore his consciousness and bring him back to life.
سپه ساز و برکش به فرمان من
بر آور یکی گرد از آن انجمن
Make an army and follow my command,
Raise a circle of warriors from that assembly.
از آن بد کنش دیو روی زمین
بپرداز و پردخته کن دل ز کین